

روزنامه فرهنگ ایرانی • علم	
بررسی وضعیت تحقیق و پژوهش در ایران در گفت وگوبا «رضامنصوری»	صفحه ۸
بودجه پژوهش زیر سایه تصمیمات دولت و مجلس	صفحه ۹
تاریخ ۲۶۰۰ ساله دانش را بشناسیم	صفحه ۱۰

نگاه	
روایت یک نهاد غیردولتی از زبان خود درباره «نفس»	

در سرزمینی که بیشتر روزهایش با سعتیغ آفتاب درخشان شروع می‌شود، روزهای ابری و غبارآلود حال و هوای شاعرانه دارد؛ منبع الهام می‌شود و نوشته‌ها و موسیقی‌های شاعرانه/عاشقانه از توی شبکه‌های اجتماعی سرریز می‌کند. اما، راستش اینکه مدت‌هاست روزهای بی‌آفتاب پایتخت، ابری نیست؛ آلوده است و خاکستری آسمان نه از ابر باران‌زا که از آلودگی است. هوای آلوده، یک نفره است؛ یک نفری که توی راهروهای درمانگاهی، بیمارستانی جایی بالا و پایین می‌رود تا برای آن یک نفر دیگری که دارد نفسش بند می‌آید راه درمانی پیدا کند.

می‌گویند فاجعه از یک حدی که بگذرد تبدیل به آمار می‌شود؛ به عدد و رقم. این اتفاقی است که برای بحران آلودگی هوای تهران افتاده. انگار نه‌انگار که وقتی از تنها سه‌روز هوای پاک و ۱۶۰روز هوای ناسالم در کل سال گذشته حرف می‌زنیم داریم از حق اولیه حیاتی‌مان حرف می‌زنیم؛ از نفس‌کشیدن؛ از همان نفسی که توی کتاب‌های درسی از روی دست سعدی جریمه نوشتیم؛ که قرار بود ممد حیات باشد و لابد مفرح ذات. حجم اطلاعات فله‌ای داده‌شده در حاشیه خبرها انگار بیش از آگاهی‌بخشی قرار است نسبت به فاجعه‌ای که ساده‌ترین عوارضش کاهش بینایی و عدم‌تمرکز تا تشدید بیماری‌های قلبی و ریوی، از بین‌رفتن بافت ریه، ایجاد بروشیت و آسم و آمفیژم است و مرگ‌میر زودرس و سرطان خون و ریه و... همراه می‌آورد، کرخت و بی‌حساسیت‌مان کند تا آنجا که نه‌تنها ایجاد عزم‌عمومی برای فشار بر مسوولان یا همت فردی/جمعی برای حل بحران را از بین ببرد بلکه نوعی بی‌تفاوتی را موجب شود که هرگونه فعالیت زیست‌محیطی را به امری تزیینی یا تبلیغاتی تقلیل دهد. اطلاع از سهم ۴۲ تا ۶۰ درصدی آلایندگی خودروهای شخصی و ترغیب شهروندان به تنظیم و معاینات فنی خودرو و از دور خارج‌کردن خودروهای فرسوده یا استفاده از حمل‌ونقل عمومی و دوجرخه یا انواع راهکارهای کنترل ترافیک



اعم از هم‌بیمایی و... کوبی تنها یک‌سری محاورات بوروکراتیک است برای از این گوش شنیدن و از گوش دیگر به‌درکردن. درست است که با تغییر نوع بنزین، آلایندهای که چندسالی دودش توی ریه‌هایمان فرو شد کمی اوضاع بهتر است اما با توجه به وضعیت جغرافیایی دره‌ای که به نام تهران، واقعیت این است که ما توی یک اتاق گاز مانده‌ایم. این‌طوری که به قضایا نگاه کنیم آن وقت پیش از آنکه خفه شویم یا غر بزнім که چرا مسوول اتاق گاز نمی‌آید دریچه‌ای باز کند، شروع می‌کنیم به یافتن راهکار و از خودمان شروع می‌کنیم با روش‌های ساده و عملی؛ شاید همان راهکارهای شنیده‌شده اما این‌بار به واقع برای عمل‌کردن و باور اینکه موثر است و تنها راه نجات ماست.

حال، گروهی از ما شهروندان تهرانی متشکل از تخصص‌های گوناگون تا پژوهشگران و کنشگران محیط‌زیست و هنرمندان به واسطه دغدغه‌ای فردی و خصوصی، به واسطه فرض اولیه «حق» حیات و نفس‌کشیدن، تصمیم گرفته‌ایم از خود شروع کنیم و راه به حرکتی جمعی برده‌ایم و «گروه نفس» را پایه گذاشته‌ایم و سر آن داریم که جدایی بحرانی آلودگی هوای تهران را فرصتی بشماریم برای آشتی دوباره با زندگی؛ جمعی که تلاش می‌کند در امری چنین حیاتی منتظر حمایت یا رفع معضلات کلان از سوی متولیان و نهادهای رسمی نماند و از آلودگی نفسگیر به‌منابه درد مشترک انگیزه‌ای بسازد برای هم‌اندیشی و همکاری. این هم‌اندیشی البته در امتداد خود بازتعریف مفاهیمی کلیدی چون «شهروندی» را به همراه خواهد داشت؛ مفهومی که مختصات رفتار شهروندی و مسوولیت هریک از ما به عنوان شهروند را درگیر ارتباطی می‌کند که گرچه در تشبیه‌وفرزهای کلان سیاسی گاه به محاق کشیده می‌شود اما بحث «مسوولیت شهروندبودن» را پیش می‌کشد؛ مسوولیتی فراتر از شهرنشین‌بودن، مسوولیت هم‌زیستی، همسایگی و امکان تعامل با یکدیگر، فارغ از اصالت اهل جایی بودن، شهرستانی و تهرانی که جدایی از طبقه اجتماعی‌ای که به آن متعلقیم.

هدف گروه نفس ایجاد پلی است از یک‌سو برای انتقال نگرانی‌ها و بیم‌های شهروندان به دست‌اندرکاران و متولیان رسمی و تجاری و شهرسازان- که آنها نیز در همین هوا نفس می‌کشند- برای یافتن راهکارهای موثرتر و از سویی درگیرکردن شهروندان با مسوولیت‌هایی که کارآمدی برنامه‌های متولیان را موجب شود. ما، در گروه نفس بر این باوریم که فعال‌سازی وظیفه فردی شهروندی در کنار زیباشناسی مشارکتی، عمومیت هنر و یادآوری وظیفه فردی، شهروندی و مسوولیت اجتماعی هنرمند در عرصه عمومی کاری است. کارستان و نیاز واقعی زمانه‌ای که در آن زیست می‌کنیم؛ زیستنی سالم که برایش تلاش می‌کنیم و حشش را- اگر فراموش شده است- یادآوری می‌کنیم.

روزنامه

فرهنگ ایرانی • علم

بررسی وضعیت تحقیق و پژوهش در ایران در گفت وگوبا «رضامنصوری»	صفحه ۸
بودجه پژوهش زیر سایه تصمیمات دولت و مجلس	صفحه ۹
تاریخ ۲۶۰۰ ساله دانش را بشناسیم	صفحه ۱۰

دینگ	
سه دقیقه ومن کیستم؟	

بهزاد خسروی‌نوری

شاید خواندن این متن فقط سه‌دقیقه طول بکشد. اجازه بدهید در این ۲:۵۵ ثانیه باقیمانده از چندمثل بسیار مهم بگذریم و به آن فکر نکنیم.

فکر نکنیم و بگذریم که قانون شهروندی در ایران قدمتی به اندازه مشروطه دارد و در اولین متن قانون‌اساسی ایران جدید آمده است. بگذریم که امتداد همان «حقوق ملت» مشروطه با اصلاحات و اضافاتی به فصل سوم قانون‌اساسی جمهوری اسلامی ایران با نام مشابه مشروطه‌اش (حقوق ملت) منتقل شد.

بگذارید تا پایان این متن کوتاه به این فکر کنیم و نکنیم که همیشه «من کیستم؟» تعریفی رسمی و قانونی بوده و دولت و دولتیان براساس ضرورت، علاقه و... برای ما تعریفی جدید داشتند و حق و حقوقی متفاوت ترسیم و هر زمان هم که ما را واجد شرایط ندانستند از تعریف‌کردمان پرهیز کردند و نه از حقی یاد کردند و نه از مسوولیتی. بیایم برای زمانی کوتاه به این فکر نکنیم که همین تعریف ابتدایی «شهروند کیست؟» حدود هشت‌سال وجود خارجی نداشت و از جانب دولت پشت‌گوش انداخته شد و امروز دوباره گویا قرار است که به آن فکر کنیم.

شاید بتوان برای این دقیقه آخری که این متن کوتاه را می‌خوانیم از نسبت‌های کلان قانونی و رسمی و دولتی گذر کنیم و بدون اینکه به نشدن‌ها و نکردن‌ها فکر کنیم، «من کیستم؟» را خودمان در ارتباط با شهری که در آن زندگی می‌کنیم، تعریف کنیم.

فکر کنیم که شهر، مجموعه‌ای از ماشین‌ها و خیابان‌ها نیست، شاید شهر نسبت من است با همسایه من، فکر کنیم که شاید شهر نسبت من است با آن دیگری که در کنار من هر روز صبح در اتوبوس به سر کار می‌رود، شاید شهر در همراهی بی‌کلام من با دیگر مسافرخ مترو تهران به‌وجود می‌آید. شاید شهر معنای هم‌زیستی من است که با تو سعی در ما شدن را در زندگی روزمره تمرین می‌کنیم، شهر حق تعامل و مشارکتی است که برعهده هریک از ماست، شهر حق با هم نفس‌کشیدن ماست.



من چیستم. این هم یک عارضه عمومی است. اما مبنای بحث این است که هریک از ما اگر از جایگاه قربانی یک مساله اجتماعی بیرون بیاییم و بگویم که من می‌توانم نقش خودم را ایفا کنم و اینجاست که این معنی می‌دهد که مسوولی که پشت میز در اداره نشسته است و مسوول بنزین است یا... آنچه‌گاه در موضع قربانی قرار نمی‌گیرد بلکه با تغییر موقعیت اداری و دولتی، مسوولیت اجتماعی‌اش تغییر نمی‌کند. چنین وضعیت روانی‌ای می‌تواند به این برسد که مسوولیت اجتماعی اساسا معنی دهد.

آ چگونه می‌شود این وضعیت روانی را در جامعه ایجاد کرد؟ بخش مهمی که در مسایل اجتماعی داریم این است که همه همدیگر را متهم می‌کنند و حالا باید این را برگردانیم به اینکه همه‌مان از جایگاه قربانی دربیاییم و خود را مسوول قلمداد کنیم. البته این نافی موضوع مراتب مسوولیت نیست. معلوم است که هرکس و هر نهادی به نسبت موقعیت اجتماعی خود، مراتب مسوولیت ضعیف‌تر و قوی‌تری دارد. دولت در این میان به‌طور جدی مسوول است برای حل مساله بنزین، کیفیت خودروها و ایجاد صنعت خودرو و استقلال اقتصادی را معنی‌کردن به صنعت خودرو و در گرو این صنعت‌گذاشتن و چپاندن خودرو به بازار داخلی و... . شهرداری در مساله نقایض و مشکلات حمل‌ونقل عمومی و... اما این مسوولیت‌ها رافع مسوولیت مردم در استفاده نادرست از خودرو نیست. به‌خصوص این مراتب مسوولیت را درمورد طبقات اجتماعی هم می‌شود گفت. معلوم است که بین طبقات مختلف مراتب مسوولیت وجود دارد. طبقه متوسط که اتومبیل را نماد منزلت طبقاتی خود قرار داده، از میان انواع سلطه در دنیای مدرن فقط به سلطه دولت حساس است و سلطه ماشین و پول را بر حیات خود نمی‌بیند و برای بیرون‌آمدن از زیر سلطه عینی و ذهنی ماشین و پول فکری نمی‌کند و... مسوولیت به‌مراتب بیشتری نسبت به طبقه فرودست دارد که عمدتا از حمل‌ونقل عمومی استفاده می‌کند.

بخش دیگر موضوع به این مربوط است که سازوکارهای اجتماعی برای حل مسایل باید وجود داشته باشد. مفهوم مبهمی به اسم دولت و مفهوم مبهمی به اسم مردم، دارند در مساله آلودگی هوا یکدیگر را متهم می‌کنند. صاحب‌ه مسوولان در مورد آلودگی هوا یک بخش مشترک دارد که مردم باید با ما همکاری کنند و به خیابان نایبند و این یعنی متهم‌کردن مردم و وقتی هم که با مردم حرف می‌زنید، یک مفهوم کلی به اسم دولت را متهم می‌کنند که دولت بنزین آلوده وارد می‌کند، حمل‌ونقل عمومی ضعیف است و... . مساله این است که این دودسته به‌صورت بسیار کلی و ناشناخته همدیگر را متهم می‌کنند و هرکدام راه‌حل را در دیگری می‌بیند. در نتیجه در این فضا هرکسی می‌تواند مسوولیت اجتماعی خود را به گردن دیگری بیندازد. یک حلقه واسط باید بین این دوف مفهوم کلی وجود داشته باشد و آن هم نهادهایی است که در ادبیات مشارکت به آن‌ها تسهیل‌گران اجتماعی می‌گویند. در مساله‌ای که گفتیم، انگیزه حیاتی با این قوت وجود دارد و باید تسهیل‌گران اجتماعی وارد شوند.

چیزی که به نظر من در جامعه ما و در زندگی شهرنشیني ما کم است، آدم‌هایی هستند که مساله را به نحو اجتماعی تبیین کرده و وارد گفت‌وگوی جمعی شده‌اند. ما در این زمینه به‌قدری فقیر هستیم و اساسا اینکه مشارکت تبدیل شود؛ یعنی تفسیر مساله با محوریت مسوولیت اجتماعی همگانی اعم از همه نهادها، دستگاه‌ها و تک‌تک شهروندان. برای این کار، نهادها بسیار مهم هستند؛ نهادهایی که مداوماً آن مسوولیت‌ها را یادآوری کنند. در میان این تسهیل‌گران ممکن است ترکیبی از جامعه‌شناس و متخصص در نقش پیش‌برنده امر عمومی وجود داشته باشد؛ در واقع ترویج‌دهنده و راه‌حل‌دهنده. ما در این زمینه به‌قدری فقیر هستیم و اساسا اینکه مشارکت برای ما معنا نداشته تا جایی که گفته می‌شود ما جامعه‌ای هستیم که از مشارکت فعالانه امتناع داریم. مشارکت‌های مدنی مدرن نداریم. اینکه چرا چنین مشارکتی در جامعه ایران وجود ندارد، به نظر من بخشی مربوط به این است که ما این حلقه‌های واسط را نداریم. حلقه‌های واسط یعنی نهادها و آدم‌هایی که عاجل‌ترین مسایل جامعه‌ا را مطرح کنند و ربط آن را با زندگی ملموس و روزمره زندگی نشان دهند. این نهادها باید بتوانند آدم‌هایی را فعال کنند که مساله برایشان معنادار شده باشد. اینکه چه چیزی مهم‌ترین مساله جامعه است، هم به امر شخصی مرتبط است و هم به امر عمومی، یعنی خود فعال اجتماعی هم باید مساله به‌لحاظ شخصی برایش معنادار شده باشد؛ یعنی کار اجتماعی نباید از او فاصله داشته باشد. این نیست که عده‌ای دور هم جمع شوند و پاتوق و محفل درست کنند، بلکه چیزی است که به حیات شخصی تک‌تک فعالان مربوط است چون مثلا بچه من نمی‌تواند نفس بکشد. من می‌مادرم و می‌خواهم بچه‌ام به‌راحتی بتواند نفس بکشد، باید برای مساله آلودگی هوا کاری کنم و کاری کنیم. باید روی ایجاد چنین نهادهایی کار کرد.

آ تجربه سال‌های گذشته نشان داده این نهادهای مدنی در برابر دولت‌ها بسیار آسیب‌پذیر بوده‌اند. یعنی متناسب با سیاست دولت‌ها توانسته‌اند کار کنند یا کار نکنند. برای مثال در دولت اصلاحات نهادهای مدنی قوت می‌گیرند و کار می‌کنند اما در دولت‌های نهم و دهم حذف می‌شوند. چطور می‌شود مطمئن بود سازوکاری تعریف می‌شود که در برابر سیاست‌های متفاوت بتواند دوام بیاورد؟

بله برخورد دولت‌ها با نهادها مهم است. اینکه در دوره‌ای گروه‌های مشارکت‌جو شکل گرفتند، ولی دولت آنها را کنار زد. اما باید توجه داشت که این نهادها در چه بستری شکل می‌گیرند. بحث من اندکی غیرمتمهم و قربانی ایجاد چنین نهادهایی کار کرد.

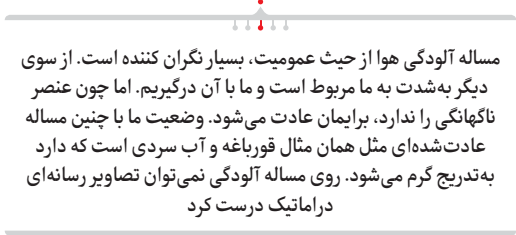
می‌شوند هم از ما دورند و هم ما با آنها درگیر نیستیم. حالا نگاهی به مساله آلودگی هوا بیندازید. از حیث عمومیت، بسیار نگران‌کننده است. از سوی دیگر به‌شدت به ما مربوط است و ما با آن درگیریم. اما چون عنصر ناگهانی را ندارد، برایمان عادت می‌شود. وضعیت ما با چنین مساله عادت‌شده‌ای مثل همان مثال قورباغه و آب سردی است که دارد به‌تدریج گرم می‌شود. روی مساله آلودگی نمی‌توان تصاویر رسانه‌ای دراماتیک درست کرد. به همین دلیل با وجود ابعاد فاجعه‌بارش برای ما اهمیتی ندارد. این بخشی از ماجرای سلطه است که در این مساله با آن مواجهیم، سلطه رسانه‌ای، سلطه‌ای که ما را بی‌حس و بی‌کنش می‌کند.

برای راهی از چنین سلطه‌ای باید ابتدا اجازه نداد که مساله تبدیل به مساله خصوصی عده‌ای شود. نگذاریم تبدیل بشود به اینکه فلانی آسم گرفت، فلانی سکنه کرد و... پس این اتفاق ربطی به من ندارد. برعکس ربط موضوع به ما باید بسیار نزدیک باشد، خودمان، بچه‌مان، مادر و پدر و نزدیکانمان و... پس قدم اول آن است که بپذیریم مساله عمومی است و بعد آن را در سطح عمومی نکه بداریم. سطح عمومی مساله و ربط و درگیری هریک از ما به مساله را حفظ کنیم. این یک اقدام مهم است. نگذاریم به مساله خصوصی دیگران تبدیل شود. از سوی دیگر نگذاریم تبدیل به فقط مساله تخصصی و کارشناسی شود. کارشناسان ترافیک و آلودگی هوا انبوهی از دانش تخصصی را به ما ارایه می‌دهند که نمی‌تواند به‌طور ملموس ارتباطی با زندگی و نفس کشیدن ما برقرار کند. جلوگیری از پایین کشیدن امر عمومی به مساله خصوصی دیگران و نیز جلوگیری از محدودشدن آن به دانش تخصصی و کارشناسی، کاری است که جامعه‌شناسان و فعالان اجتماعی باید انجام دهند.

آ آیا به عقیده شما اینکه موضوعی این همه عمومی توانسته است در سطح عمومی مطرح شود و بماند، ممکن است به این موضوع برگردد که در جامعه ایران فضای عمومی لاغر است؟

ببیند معمولا از فضای عمومی یک تفسیر کالبدی می‌شود. بهتر است بگویم امر عمومی. یعنی اینکه ما تا حد ممکن مسایل مشترک جامعه را بالا بیاوریم، مسایلی فارغ از گرایش‌های سیاسی و فکری. مسایل عمومی با این تعریف مسایلی هستند که همه در ایجاد آن شرکت دارند و به همین علت که همه در ایجاد آن مساله شرکت داشته‌اند در حل آن هم باید احساس مسوولیت کنند و شرکت داشته باشند. حل مساله عمومی، مسوولیت یک شخص، دسته یا نهاد خاصی منحصرا نیست. همه در آن شریکند. در مساله آلودگی هوا ما می‌بینیم که چگونه امر عمومی با تفسیری که از آن می‌شود تبدیل به مسوولیت خصوصی یک نهاد یا دسته و تعدادی از افراد جامعه می‌شود. وقتی از آلودگی هوا صحبت می‌کنیم؛ عموم اقراد به بنزین‌های آلوده اشاره می‌کنند و معاینه فنی و... اتوبوس‌ها دود می‌کنند یعنی معاینه فنی خودرو نیست... . بنزین آلوده است یعنی دولت واردکننده یا سازنده بنزین مسوول است و... در تمام این تفسیر و علت‌شناسی‌ها، یک وجه مشترکی هست و آن اینکه من اظهارنظرکننده، قربانی وضعیتی هستم که دیگران ایجاد کرده‌اند. من هیچ مسوولیتی ندارم. به ذهنم هم نمی‌رسد که آیا من هم در ایجاد این مساله اجتماعی شرکت دارم یا خیر.

ما باید بتوانیم در مسایل اجتماعی از ابعاد مختلف به موضوع نگاه کنیم برای اینکه بتوانیم آن را حل کنیم. بحث‌های تخصصی هم در سطح دولت انجام شده و هم در سطح عمومی که موضوع را به‌لحاظ تخصصی



مساله آلودگی هوا از حیث عمومیت، بسیار نگران کننده است. از سوی دیگر به‌شدت به ما مربوط است و ما با آن درگیریم. اما چون عنصر ناگهانی را ندارد، برایمان عادت می‌شود. وضعیت ما با چنین مساله عادت‌شده‌ای مثل همان مثال قورباغه و آب سردی است که دارد به‌تدریج گرم می‌شود. روی مساله آلودگی نمی‌توان تصاویر رسانه‌ای دراماتیک درست کرد

می‌شکافند. درواقع یک فضایی ایجاد می‌شود که همه به‌نوعی از خود سلب مسوولیت می‌کنند. خصلت امر عمومی این است که در تولید یک مساله اجتماعی تمام عناصر و نهادهای یک جامعه سهم دارند.

آ درواقع این سلب مسوولیت فقط در مردم دیده نمی‌شود. در سال‌های اخیر شهرداری و دولت بر سر مساله مترو با هم جدل داشتند و همدیگر را به آلوده‌کردن هوا متهم می‌کردند. این سلب مسوولیت در همه لایه‌ها به چشم می‌خورد. چرا؟

به نظر به علت این است که موضع همه این نهادها حل مساله نیست. بلکه موضع این است که هر نهادی خود را در جایگاه غیرمتمهم و قربانی قرار دهد.

آ به‌هرحال مسوولانی که بر سر بودجه مترو و حمل‌ونقل عمومی با هم به نتیجه مشترک نمی‌رسند، خود و عزیزانشان از همین هوای آلوده تنفس می‌کنند اما گویی آنها هم به این موضوع واقف نیستند.

مساله همین است. آنها هم در موضعی هستند که می‌خواهند مسوولیت را از دوششان بردارند. یعنی آن مسوول به محض اینکه از پشت میز اداره بیرون می‌آید، آدمی است که شهرنشین است و همان‌جا می‌تواند در ذهنش دولت را متهم کند که بنزین فلان است و... وقتی شما در موضعی قرار گرفته‌ید که فکر کنید قربانی یک مساله هستید و در تمام مسایل اجتماعی دیگران دخیلند، در این وضعیت روانی به این فکر نمی‌کنی که حالا سهم



نگار حسینی

در سال‌های اخیر و همزمان با آنکه خبرهای آلودگی هوا در صدر اخبار قرار گرفته‌اند و هرساله پایتخت بابت افزایش ذرات معلق چندروزی را در بحران و اضطراب می‌گذرانند. همواره دولت و مسوولان شهری بابت کم‌کاری‌ها در این حوزه مورد پرسش قرار گرفته‌اند. حالا اما به نظر می‌رسد با وخیم‌شدن اوضاع لازم است افراد جامعه نیز احساس مسوولیت کرده و مسوولیت در برابر آلودگی هوا و آلوده‌کردن هوا را به وظایف شهروندی خود اضافه کنند اما اینکه در جامعه فردگرایی مانده ایران چگونه می‌توان به چنین هدفی دست یافت، جای تامل دارد. با «آذر تشکر»، جامعه‌شناس در این باره گفت‌وگو کرده‌ایم.

آ از زمانی که موضوع آلودگی هوا مطرح شده است، گفت‌مان غالب این بوده که دولت و شهرداری در این مورد چه کرده‌اند و در چه زمینه‌هایی کم‌کاری کرده‌اند. در جامعه ما هیچ زمانی مسوولیت شهروندان در حوزه آلودگی هوا مورد توجه قرار نگرفته است؟ چرا؟

کمی باید از بسترها و زمینه‌های بحث شروع کنیم؛ اینکه در چه جامعه و چه شرایطی هستیم که موضوع آلودگی هوا بتواند در آن طرح شود. واقعیت این است که در حال حاضر شرایطی داریم که مردم در مورد آلودگی هوا اطلاعات درست و غلط دارند. بعضا بیشتر در این مورد جبهه‌ای که مورد سوال قرار می‌گیرد، دولت است و بیش از هرچیز بنزین آلوده متهم است. گفت‌مان‌های جاری اینها هستند که بنزین آلوده است پس هوا آلوده است و در نتیجه ما قربانیانی بیش نیستیم. روزبه‌روز بیماری‌های مختلف به ما روی می‌آورد. آلودگی تصور ما را نسبت به مرگ هم عوض کرده است. مرگ در کسوت جنگ، مرگ در کسوت تصادف، مرگ در کسوت بلایای طبیعی و... اکنون تبدیل شده به مرگ در کسوت بیماری‌های لاعلاج که منشا آن آلودگی هوا، امواج و آلودگی‌های زیست‌محیطی است. بنابراین مساله به‌شدت حیاتی است. در ادبیات مشارکت یک حرف مهم وجود دارد که انگیزه مشارکت از همه چیز مهم‌تر است. به نظر می‌رسد در بحث آلودگی هوا این انگیزه مشارکت بسیار زیاد است یعنی مساله آنقدر مهم و حیاتی است که مربوط به تک‌تک ماست. اگر قرار باشد برای رفع این مشکل کاری کنیم لازم نیست در درجه‌اول به انگیزه‌های مربوط به نوع‌دوستی فراخوان دهیم و مثلا پای حقوق بشر را وسط بکشیم یا اخلاق دینی و... . پای ضرورت شخصی در میان است؛ آن هم ضروری‌ترین نشانه حیات بشری یعنی نفس‌کشیدن. منظور این است که این مساله جوهری دارد که هیچ نیازی به توجه‌های منطقی، عقلانی، دینی و... ندارد. همین‌قدر که بگویید نمی‌توانم نفس بکشم، ماجرا مهم و حیاتی می‌شود. از سوی دیگر، با مساله‌ای روبه‌رو هستیم که بسیار عمومی است. همان‌طور که گفتیم فارغ از سن، طبقه، جنسیت و گرایش سیاسی همه با آن درگیریم. هیچ گروهی، هیچ دسته‌ای و هیچ‌کسی نمی‌تواند خودش را از مواجبه با این مساله معاف بدارد. البته افراد می‌توانند از آلودگی هوا فرار کنند، ماکاینکه خیلی‌ها فرار هم می‌کنند اما هم ابتدا با مساله آلودگی مواجه می‌شوند و بعد راه‌حل را فراتر انتخاب و هم اینکه آلودگی و منشا آن را با خود جابه‌جا می‌کنند.

آ پس منظور این است که آلودگی هوا بسیار عمومی و نگران کننده است، بحثش اینجا خیلی بحث تخصصی مثلا مربوط به شمارش ذرات معلق در هوا نیست. بحث من جایگاه اجتماعی یک مساله عمومی در جامعه است. در اینجا مفهوم فاجعه و برداشت و تلقی از آن مهم است. تصور ما از فاجعه با ناگهانی و ایجاد بزرگ پیوند دارد؛ وقتی ناگهان در جایی بمبی بترکد و تعدادی آدم را بکشد یا ناگهان حمله‌ای صورت گیرد و تعدادی آدم را درگیر کند و...، اینها را فاجعه می‌گوییم. اما همیشه فاجعه گریبان یک عده‌ای را می‌گیرد و ما می‌توانیم به خودمان بگوییم که خدا را شکر، ما نزدیک این بمب نبودیم یا سوار هواپیمایی که سقوط کرد، نشدیم و... و از این نظر فاجعه را مربوط به آدم‌هایی بدانیم که فاجعه مستقیم بر سرشان آمده و نه خودمان. در اینجا دو اتفاق مهم می‌افتد: یکی اینکه فاصله عینی با فاجعه به‌سرعت در ذهن تبدیل به فاصله ذهنی می‌شود و خیال ما راحت می‌شود که حتی اگر روحا متأثر هم شدیم، خدا را شکر کنیم که ما با فاجعه فاصله مناسبی داشتیم و به‌قول معروف قفسر در رفتیم. از طرف دیگر، نهادهایی مثل رسانه‌ها در جامعه مدرن هست که در کار متناسب‌کردن و به‌پسا پایین‌آوردن سطح حساسیت ما هستند. رسانه فقط برخی مسایل را به‌صورت فاجعه گزارش می‌کند. ناگهانی و ابعاد خشن و خونبار داشتن در اینجا معیار مهمی است. رسانه‌ها موضوعات داغ و داغ‌تر را به ما ارایه می‌کنند. آدم در اینجا یاد همان مثل قورباغه می‌افتد که اگر در آب داغ بیندازیدش، می‌پرد و خود را خلاص می‌کند اما اگر توی آب سردی بیندازیدش که یرش شعله است و دارد به‌تدریج گرم می‌شود، آنقدر می‌ماند و متوجه نمی‌شود تا بپزد. ما و قورباغه داریم عادت می‌کنیم به فاجعه‌های تدریجی. رسانه‌ها هم که قرار است آگاهی موثر ما را بالا ببرد، یعنی آگاهی‌ای که به کنش منتج شود، فقط آب‌های داغ را روی ما می‌ریزند. جالب این است که کم‌کم فاجعه باید خون‌بارتر و خون‌بارتر باشد تا توجه ما را جلب کند؛ یعنی رسانه‌ها دارند سطح حساسیت ما را بالا و بالاتر می‌برند. ما به‌آسانی از فاجعه‌ای متأثر نمی‌شویم. فاجعه‌هایی که به ما ارایه